

متن پرسش

سلام علیکم ؛ راستش من از وقتی که طبق پیشنهاد خود شما مباحثه ای کتاب می خوانم خیلی کم سؤالاتم را از کسی پرسیدم و همه اش با زحمت فکری و نوشتاری خودم به جواب می رسیدم اتفاقاً خیلی شارژ بودم احساس استقلال خیلی خوبی می کردم چون با زحمتهای فکری بقیه ، هم ممکن بود من قانع نشوم ، هم نمی شود همه اش مزاحم اساتید شد هم آن لذتی که بعد از زحمت خودم می برم در شنیدن جواب از اساتید نیست ، من از خواهران طلبه هستم آیا می توانم جواباتی که خودم با زحمت خودم به آنها رسیدم را به هر کس که از من سؤال کرد بدهم البته منظورم توضیحات و برداشتها و فهم خودم از آنچه در دین (کتابهای شما) وجود دارد نه چیز خارج از دین ؟ در غیر این صورت چه فایده ای در مباحثه و کار فکری هست و آیا راه دیگری هست بر اینکه ما تقلیدی حرف نزنیم و در تفقه در دین مستقل شویم غیر از این راه ؟ ثالثاً من همیشه نگرانم که نکند برداشتهای من از کتابهای شما اشتباه باشد و همه خوشحالی های من هم کاذب و خیالی باشد، از کجا مطمئن شوم که دقیقاً دارم همان راهی را میروم که شما مد نظرتان هست ؟ در ضمن یکی از شاگردان شما (برادرم) بد جور ما را و خانواده مان را اذیت می کند البته نه به قصد اذیت به قصد کمک ، می فهمیم که خودش خیلی در فشار است البته خودش می گوید نمی توانم با شما ارتباط برقرار کنم و خیلی در فشارم ، می گوید چون با قلب صحبت می کنم برای شما سنگین است اما استاد عزیز من هم می فهمم که او نمی تواند بی تفاوتی از هر مسأله ای بگذرد و دغدغه دارد و قلبش در صحنه است ولی نمای بیرونی اش شکل بدی دارد به طوری که بد اخلاق شده شاید ما این جور معنا می کنیم ولی تا حدی شده که مادرم گفته دیگر مرا مادر صدا نکن ، البته این حالاتش شدت و ضعف دارد و گاهی دل مادر را به دست می آورد اما کاری کرده که ما نمی فهمیم باید چه کار کنیم که او راضی شود ، دیگر کسی دوست ندارد با او همنشینی کند حتی به خود من اینقدر گیر میدهد که دیگر گیج شده ام علت بعضی از نگرانی ها و شکها و سؤالاتم هم او شده ، همه اش دارد به من می گوید بچه ای ، هنوز بزرگ نشدی ، مادر و پدر دارند به ما ظلم می کنند به خودت شخصیت بده و... این است که من فکر می کنم برداشتهایم از کتابهای شما اشتباه است کاملاً گیجم از طرفی فکر می کنم حق با برادرم هست اما نمی توانم اخلاق تندش را معنی کنم از طرف دیگر من حرفهای او را نمی فهمم و نمی دانم چگونه باید خود را عوض کنم ، شخصیت خود را مثل کوفیان می بینم چون بین حرفهای برادرم و بین آنچه خودم میفهمم و... مانده ام ، وسط هوا و زمینم ، گیج هستم ، همه چیز برایم مبهم شده ، و باعث و بانی اش هم برادرم بوده ، دیگر دارم نسبت به همه چیز بی تفاوت می شوم ، البته برادرم با تذکراتش می

خواهد ما نسبت به همه چیز حساس باشیم به یک روش دلخوش نباشیم اما اثر بیرونی تذکراتش این است که من نا امید شده ام و دلم به هیچ کاری نمی رود و فقط می خوابم ، حتی پدرم برای جلب رضایت او هر کاری که او گفته کرده اما باز با اخم و تخم او مواجه می شود ، او با تندمی به پدرم می گوید بچه ای ، البته راست می گوید ما روحمان کوچک است اما نمی فهمیم باید چی کار کنیم ، سؤال من این است با این زبان نفهمی در خانه ما باید چه کار کرد ؟ روح چگونه بزرگ می شود ، من آنچه از کتابها ی شما می فهمم را سعی می کنم عملی کنم مثلاً در حال حاضر سعیم این است که نگذارم در نماز یا بیرون از نماز فکر جای من بنشیند ، سعی می کنم در نماز حضوری فعالانه داشته باشم و خودم را مشغول معنای نماز نکنم و...البته وقتی خسته می شوم خودم را رها می کنم و بعد دوباره شروع می کنم ، اما برادرم همچنان می گوید بچه ای ، و برای اینکه بیشتر حساسم کند طلبه بودم را هم می تذکر می دهد و..... راستی روح چگونه بزرگ می شود ؟

متن پاسخ

باسمه تعالی، سلام علیکم: مباحث دینی فطرت انسانها را مورد خطاب قرار می دهد و از آنجایی که انسانها موضوعات را به صورت اجمالی می شناسند وقتی با تفصیل آنها روبه رو می شوند تصدیق می کنند. پس اگر از درون خود موضوعات را تصدیق می کنید دیگر جای نگرانی نیست. خواهران عموماً با فطرت دل با موضوعات برخورد می کنند و برادران با فطرت عقل، چقدر خوب است اگر خواهران از برداشت های فطرت عقل که بیشتر خداوند نورش را در برادران گذاشته استفاده کنند و برادران از برداشت های فطرت دل که خداوند بیشتر نورش را در خواهران گذاشته استفاده نمایند و چقدر بد است اگر هرکدام برداشت دیگری را نفی کند و آنچه خودش برداشت کرده است را ملاک ارزیابی برداشت های دیگران قرار دهد. شاید علت اخلاق تند برادران همین باشد که باید به خدا پناه برد تا ما را منور به حُسن خلق کند و متوجه نوری بشویم که در قلب دیگران به خصوص در قلب پدر و مادران است. بزرگی روح به تواضع در مقابل دیگران و احترام به بقیه است و شدیداً برای سایر انسانها ارزش قائل بودن. بنده از جمله ی برادران که به پدر و مادر و خواهرش می گوید بچه ای، بسیار ناراحت شدم امیدوارم متوجه باشند گاهی شیطان با عُجبی که در ما ایجاد می کند همه چیز را از ما می گیرد و سخت مواظب باشند. باید بتوانیم به خوبی های انسانها نظر کنیم تا راه ارتباط و نظر به قلب کل یعنی حضرت صاحب الامر «عجل الله تعالی فرجه» برایمان گشوده شود، وگرنه از لطف آن جام جهان نما که دست افراد را می گیرد و به مقصد می رساند محروم می شویم. به قول حافظ: «چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی.... که جام جم نکند سود وقت بی بصری» یعنی ابتدا باید خود را آماده کرد تا بتوانیم به خوبیها نظر کنیم وگرنه اگر بصیرت لازم را نداشته باشیم با جام جم هم که حامل همه ی اسرار الهی است اگر برخورد کنیم بهره ای نمی گیریم. باز تأکید می کنم روح انسان با تواضع و خوش بینی و گذشت بزرگ می شود. موفق باشید